



[illegible]

سبحان ذی الملک و الملکوت

سبحان ذی العزه و العظمه و الکبریاء و الجبروت

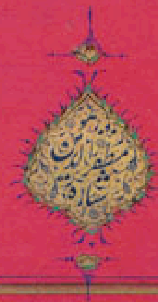
سبحان الملک الحی الذی لا یموت

سبوح قدوس رب الملائکه و الروح

در بشر روپوش آمد آفتاب

فهم کن والله اعلم بالصواب

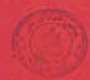
بر سریر بقا ممکن دار









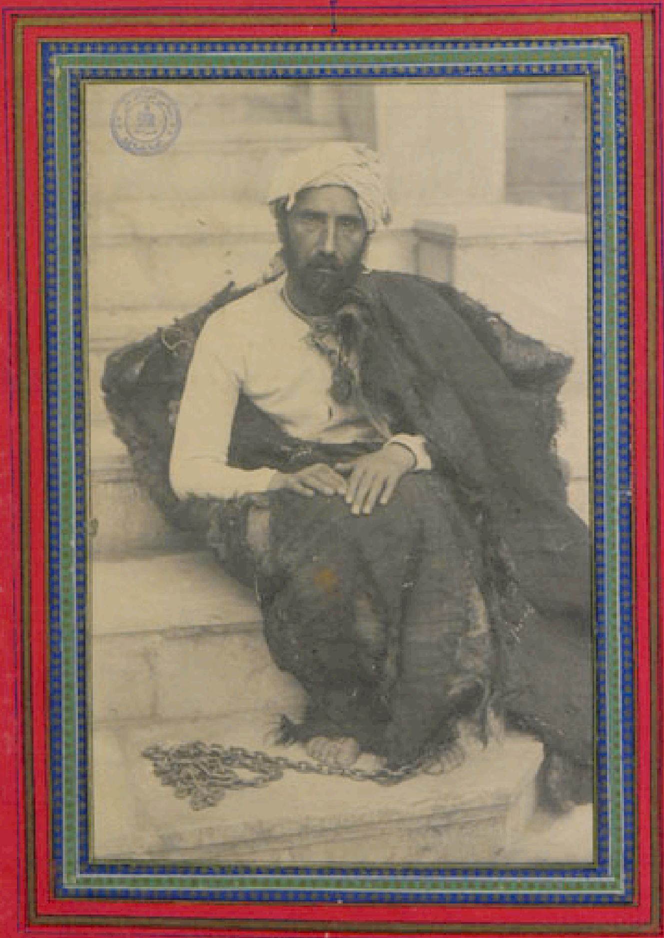


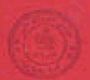












اسد ...

... از دوری

بسیار که چون بید وطن از دوری او

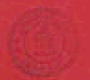
من باغ غنچه ز دست ... مجبوری

... فرحیست

در ... قوس ... شده از دوری او

... تا باران چشیده ...

عماد الحسنی



دیده همه شب گهر شوق دهم

... پیش

... من و ... ده و ده پیش

... پیش

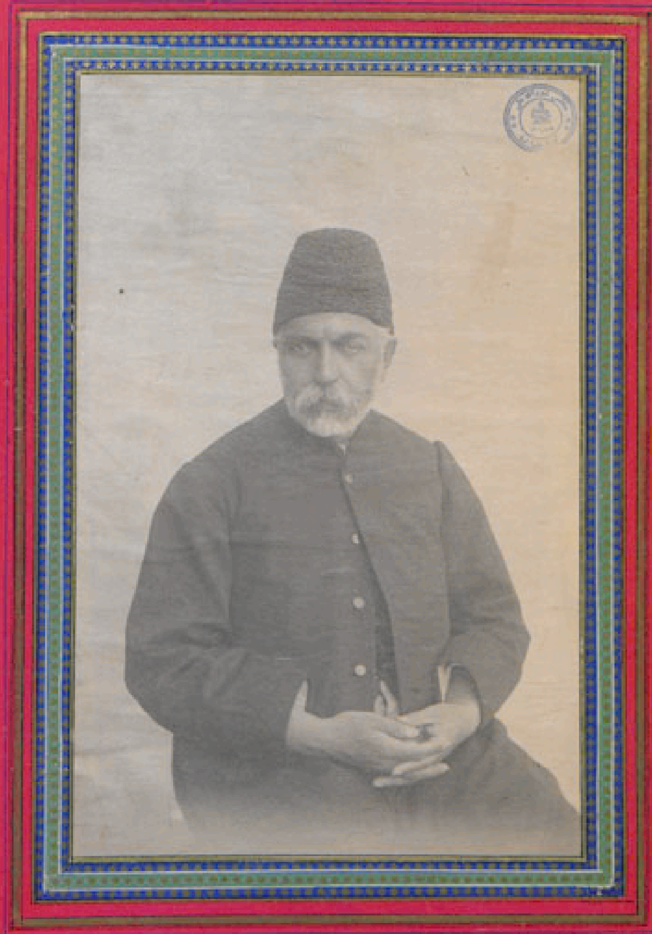
... من ... پیش

از بار و هوا ... رسول الله

الفقیر ... عماد الحسنی غفر ذنوبه

پندارد دیدن تو در دست منت










حضرت
ظل السلطان







نزدیک کسی که از زبانش خبر است

مسکینی و عجز و خستگی معتبر است









مطلعست ز ابنای علام شد

مطلع سخن من تمام شد

در مطلع ... ز من علام مس

محمود غزنوی که ... شد علام علام

عسعس عمان ... شید و علام علام

الفقیر المذنب عماد الحسنی غفر له









سحرگاهان که زد چرخ کبود

چون بسی هست امیدم ز خدای متعال
آنچنان است که بر چشم نشیند عز و اقبال

ایمن یابی ز آفت عین کمال
سر زند بر سیه بد امشب سر و ملال

بر زمین چون کوس رحلت شب









الهی اگر کار بگشا رست برسر همه

چو تو عیب پوشی همه بکشت باز مهر بگیرم
دل ... ز شوه و ناز مهر بگیرم

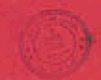
چون نیست کسی محرم راز مهر بگیرم
راز ... بگویم و چه باز مهر بگیرم

تا جم و اگر بگدا ریست به پشه و مور

ای نام تو بهترین سرآغاز

درین پرده بس و در پرده پیدا
عجب نافه نهاد و شست و می ازو
عجب ... سری نگذارد
نعمت کرده عرش تا فرش زناو

بی نام تو نامه کی کنم باز



خطت بگرد عارض مهوش برآمدست

آری بنفشه با گل تر خوش برآمدست











٢٥

